

## ادبیات، دانش و دموکراسی؛ آیپوندی میان آنها هست؟

کتابهای زیادی. اما ادبیات (که نیازمند نهاد نشر است) فقط توانست در آتن شکل بگیرد. فقط در آنجا بود که نویسندگان، تاریخ‌نویسان، اندیشمندان سیاسی، فیلسوفان، دانشمندان و ریاضی‌دانان شکوف شدند. شمار زیادی از آنان مانند توسیدید<sup>۱</sup> در آتن به دنیا نیامده بودند، ولی آتن جاذبه مقاومت‌ناپذیری برای آنان داشت.

در میان نویسندگان خارجی که به آتن آمدند و کتابهای خود را در آنجا منتشر کردند، دانشمندی و فیلسوف آناکساگوراس<sup>۱۱</sup> و معاصر کمی جوانتر او هرودوت<sup>۱۲</sup> بودند. هر دو پناهندگان سیاسی رانده شده از آسیای کوچک بودند. فکر نمی‌کنم که هرودوت تاریخ‌های طولانی خود را با تصور منتشر کردنشان نوشته‌باشد، ولی آناکساگوراس یقیناً تاریخ (کو‌ناه‌تر) طبیعی خود را به این قصد نوشته است. هیچ‌یک از آنان مطمئن نبود که نشر در واقع چطور عمل می‌کند. فعالیت نشر خیلی جدید بود و هیچ‌کس در آن زمان نمی‌توانست تصور کند که اهمیت آن تا چه اندازه زیاد خواهد شد.

### از نخستین نشر کتاب در اروپا تا انقلاب گوتنبرگ

شگفتی آفرینی فرهنگی آتن سده پنجم، از دید من، بیشتر به خاطر اختراع بازار کتاب بود. و این اختراع بود که دموکراسی آتن را به وجود آورد. البته، نمی‌توان ثابت کرد که خلع و اخراج هیپیا<sup>۱۳</sup> خود گامه از آتن و برپایی مردم‌سالاری در آنجا مستقیماً در رابطه با ابداع بازار کتاب بوده است، ولی خیلی چیزها این نظر را تقویت می‌کند. هنر خواندن و نوشتن (که زود در شهر رواج یافت)، محبوبیت هومر و (بدون شك در نتیجه آن) نمایشنامه‌نویسان، نگارگران و تندیس‌گران بزرگ آتنی، نگره‌های تازه‌ای که مطرح می‌شد، و بطور کلی توسعه روشنفکری، همه اینها واقعیت‌های پایه‌ای تاریخی هستند که بدون تردید تحت تأثیر ابداع بازار کتاب به وجود آمده‌اند. و حتی اگر می‌توانستیم بپذیریم که دموکراسی بدون همه اینها پدید آمده باشد، پیروزی بزرگ دموکراسی جوان آتن در برابر امپراتوری گسترده پارس یقیناً بی‌ارتباط با آنها نبوده است. این پیروزی را می‌توان فقط در پرتو خودباوری تازه آتنیان که میراث

در آتن، حدود سال ۵۳۰ پیش از میلاد، بازار آزاد کتاب به وجود آمد. در این بازار، کتابهای دستنویس به صورت تومارهایی بر پایروس به فروش گذاشته می‌شد.

نخستین کتابهایی که در آنجا عرضه شد، دو کتاب بزرگ شعرهای هومر<sup>۳</sup> به نام‌های ایلیاد<sup>۴</sup> و اودیسه<sup>۵</sup> بود.

بنابره گفته‌سیسرو<sup>۶</sup> در ۵۰۰ سال بعد، رو‌نوشت برداری از شعرهای هومر باید مدیون حاکم خود کامة آتن، پی‌سیستراتوس<sup>۷</sup> باشد. پی‌سیستراتوس یک اصلاح‌گر بزرگ بود. یکی از کارهایی که او کرد، برپایی نمایشهای درام در آتن بود، یعنی آنچه را اکنون تئاتر می‌خوانیم پایه‌گذاری کرد. شاید، و به احتمال قوی، خود او ناشر آثار هومر بوده است. او نوشت افزار، مانند پایروس مصری، را وارد می‌کرد و شمار زیادی بردگان باسواد را می‌خرید تا متن نوشته‌های هومر به آنان دیکته شود. پی‌سیستراتوس مرد ثروتمندی بود که در روزهای جشن همگانی نمایش‌های تئاتری و دیگر برنامه‌های فرهنگی برای مردم ترتیب می‌داد. بعدها، شماری از آتنی‌ها به این شغل روی آوردند و نقش ناشران کتاب را بازی کردند.

جاذبه این کار برای آن ناشران علاقه‌بی‌پایان آتنی‌ها به نوشته‌های هومر بود. آتنیان با خواندن نوشته‌های هومر می‌آموختند. همه هومر را می‌خواندند. در زمانی بسیار کوتاه، آثار هومر به صورت کتاب مقدس آتنیان و نخستین کتاب آموزش خواندن و نوشتن آنها در آمد. به زودی کتابهای دیگر هم منتشر شد. باید همیشه به یاد داشته باشیم که تا بازاری برای کتاب وجود نداشته باشد نشری هم صورت نمی‌گیرد. بودن یک جلد کتاب دستنویس (یا یک کتاب چاپی امروزی) در یک کتابخانه را هرگز نباید با تقاضای بازار یکی دانست. برای حدود دو سده، آتن تنها جایی در اروپا بود که بازار برای کتاب داشت. شهرهای کورینتوس<sup>۸</sup> و تب<sup>۹</sup> شاید نخستین شهرهایی بودند که از آتن پیروی کردند.

پیش از آن، البته شاعران بسیاری بوده‌اند و

## اندیشه‌ای درباره

## تئوری و کارکرد

## حکومت مردم‌سالار<sup>۱</sup>

از: دکتر کارل پوپر<sup>۲</sup>

ترجمه: کورش زعیم

خارق العاده فرهنگی و آموزشی آنان را به ارمان آورده بود، و نیز اشتیاقی که مستقلاً در آنان نسبت به زیبایی و شفافیت در هنر و شعر به وجود آمده بود، درك نمود.

در هر حال، جالب توجه است که اختراع دستگاه چاپ گو تنبرگ در سده پانزدهم، و گسترش بازار کتاب در اروپا، که در پی آن روی داد، انقلابی فرهنگی را رواج داد. انقلابی که به نام اومانيسم<sup>۱۴</sup> شناخته شده است. با دمیده شدن جان تازه به ادبیات کهن، همه هنرها گسترش یافت. دانش طبیعی نوزاده شد.

در انگلستان جنبش اصلاح طلبی منجر به دو انقلاب شد، انقلاب خونین ۱۶۴۸-۴۹ و انقلاب صلح آمیز ۱۶۸۸، که در پی آن پارلمان انگلستان سیر تکاملی به سوی دموکراسی را آغاز کرد. در این مورد، پیوند رواج کتاب با مردم سالاری آشکارتر بوده است.

## پیروزی ها و جنایت های

### دمو کراسی آتنی

معجزه سده پنجم پیش از میلاد در آتن، شامل توسعه خارق العاده فرهنگی، سیاسی و نظامی بود که در پی آمدن بازار کتاب روی داد. این توسعه بار شد سریع ادبیات بی همتایی همراه بود که سر مشق آینده اروپا شد. در میان رویدادهای بزرگ این دوران، دو جنگ بزرگ بود که هر یک نزدیک به سی سال به درازا کشید. در جنگ نخست، آتن نابود شد ولی، با وجود این پیروز در آمد. در جنگ دوم، شکست خورد کننده ای را متحمل شد. رویدادهای مهم آن دوران در زیر به ترتیب تاریخ فهرست شده است:

۵۰۷ برپایی دموکراسی در آتن.

۴۹۳ آتن مسلح می شود. يك نیروی دریایی

زیر فرماندهی تمیستوکل<sup>۱۵</sup> ایجاد

می شود.

۴۹۰ جنگ ماراتون.<sup>۱۶</sup>

۴۸۰ آتن توسط ایرانیان تخلیه و سپس نابود

می شود. فقط نیروی دریایی پایداری

می کند. نبرد سالامیس.<sup>۱۷</sup>

۴۷۹ جنگهای پلاته<sup>۱۸</sup> و میکال.<sup>۱۹</sup> یونانیان

ایونی که در آسیای کوچک و در

جزیره ها با خطر روبرو بودند، از آتن

کمک می خواهند. به این ترتیب

همبستگی دریایی دالین،<sup>۲۰</sup> و آنچه امپریالیسم آتن خوانده می شود به وجود آمد. بازسازی و دژسازی آتن.

۴۶۲ آغاز عصر پریکلس<sup>۲۱</sup>: ساختمان

آکروپولیس<sup>۲۲</sup> و نیایشگاه پارتون.<sup>۲۳</sup>

نخستین جنگ پلوپونزی.

۴۳۱ آغاز دومین جنگ پلوپونزی.

۴۲۹ طاعون در آتن، مرگ پریکلس،

شدت یابی جنگ.

۴۱۳ حادثه مصیبت بار سیسیلی: نابودی

ارتش و نیروی دریایی آتن.

۴۱۱ فروپاشی دموکراسی آتن.

۴۰۴ اسپارت بر آتن پیروز می شود و در

آنجا يك حکومت دست نشانده ضد

دمو کراسی تروریستی برقرار می کند.

این حکومت در طی هشت ماه

موجودیت خود تعدادی بیشتر از

تلفات جنگ ده ساله با اسپارت را از

مردم آتن کشت.

از این تاریخ به بعد دیگر تاریخ نوشته ای درباره جنگ دوم پلوپونزی در دست نیست، و بنا بر این به آسانی می توان اقرار کرد که دموکراسی آتن به پایان رسیده بود. اما این تصور درست نیست. دموکراسی به پایان نرسیده بود. پس از هشت ماه حکومت وحشت، مردم سالاری گریبان آتن گروه سی نفره حاکمان مستبد خود را در پیرئوس<sup>۲۴</sup> شکست دادند و بین اسپارت و دموکراسی آتن صلح برقرار شد.

ولی دموکراسی آتن خطاهای هولناکی مرتکب شده بود. این خطاها نه تنها اشتباهات تاکتیکی و استراتژیک بود، بلکه شامل جنایت نسبت به بشریت نیز می شد، مانند نابود کردن جزیره دلوس<sup>۲۵</sup> که ظاهر آبدون هر گونه تحریک مستقیم یا توجیه انجام گرفت. در این عملیات همه مردان جزیره کشته و همه زنان و بچه ها به بردگی برده شدند. افزون بر این جنایت هولناک، محکومیت ناعادلانه سقراط بود.

محاکمه سقراط يك محاکمه سیاسی و باز پرس آن رئیس حزبی حاکم بود. تو سیدید که در آن زمان در ارتش آتن يك تیمسار بود، جزئیات رویداد جزیره دلوس را شرح می دهد. او می گوید که تصمیم قتل عام مردم دلوس تصمیمی زشت و نابخشودنی است و گروه اکثریتی که این تصمیم را گرفتند دقیقاً

● بسیار غیر اخلاقی است که مخالفان سیاسی از نظر اخلاقی اهریمن تلقی شوند و خودی های نیک. این کار به نفرت می انجامد و به رفتاری منجر می شود که بیشتر تکیه بر قدرت دارد تا بر حمایت از محدودیت های آن

می دانستند چه می کنند و بایستی برای جنایتشان مجازات شوند. رویدادهای مشابه زیادی در آن زمان در آتن به وقوع پیوست.

در چنین مواردی هیچ گونه شرایط جبری وجود نداشته است، ولی خوشبختانه توسیدید دربارهٔ تصمیم گیری های دیگری هم سخن می گوید. برای مثال، وقتی میتیلین<sup>۲۶</sup> دست به شورش زد و پیمان همبستگی خود با آتن را شکست، بزودی در برابر آتن شکست خورد. آنتیان تیمساری را با یک کشتی به آنجا فرستادند که همهٔ مردان را کشتار کند، ولی روز بعد، آنتیان پشیمان شدند. توسیدید شرح یک نشست مجمع عمومی را می دهد که در آن دیودوت<sup>۲۷</sup> در حمایت از عفو شکست خورندگان سخنرانی می کند. پیشنهاد او با اکثریت اندکی تصویب شد، ولی بیدرنگ کشتی دومی اعزام شد و نای های آن بدون ایست پارو زدند و درست به موقع رسیدند تا لغو دستور پیشین را اعلام کنند. توسیدید می نویسد، «میتیلین با اختلاف زمانی کمی نجات یافت.»

### دموکراسی هیچگاه حکومت مردم نبوده، و هیچگاه نمی تواند و نباید باشد

فکر می کنم متوجه شده اید که دموکراسی مسایلی جدی به وجود می آورد. این مسئله از آغاز وجود داشته و هنوز هم وجود دارد. مهمترین و دشوارترین آنها مسائل اخلاقی است.

مسئله ای که همیشه سر در گمی به بار می آورد و شکل یک مسئلهٔ اخلاقی به خود می گیرد، جنبهٔ لفظی دارد. دموکراسی یعنی حکومت مردم، و بسیاری از مردم فکر می کنند جملهٔ اخیر برای تئوری شکل های حکومتی که مادر غرب آن را دموکراسی می خوانیم، مهم است.

یونانیان نام های گوناگونی برای شکل های مختلف ادارهٔ کشور به کار می بردند، ظاهر آبه این دلیل که می خواستند پیرسند کدام شکل های ممکن حکومتی خوب یا بد است، بهتر یا بدتر است. به این ترتیب آنان به پنج نام برای انواع قانون اساسی بر پایهٔ کیفیت اخلاقی حاکمان رسیدند.

این نظریه توسط افلاطون به کار برده شد و آن را طبق نمودار زیر عرضه کرد:

گونهٔ ۱ و ۲، پادشاهی: حکومت یک مرد خوب، و

شکل زشت آن استبداد-حکومت یک مرد بد. گونهٔ ۳ و ۴، حکومت اشراف: حکومت چند مرد خوب، و شکل زشت آن الیگارشی-حکومت چند مرد نه چندان خوب.

گونهٔ ۵، دموکراسی: حکومت توسط مردم، مردم بسیار، کثرت.

در مورد آخر، افلاطون فقط یک شکل حکومت را شناسایی کرد که آنهم بد بود، زیرا در جمعیت مردم همیشه آدم های بدیافت می شوند.

مهم است که بگوئیم مسایل زیر بنایی این نمودار را پیدا کنیم. می توانیم ببینیم که افلاطون بایک پرسش به ظاهر ساده اندیشانه آغاز می کند:

چه کسی باید مسلط بر حکومت باشد؟ چه کسی باید قدرت حکومتی را در دست داشته باشد؟

این پرسش ساده لوحانه را شاید بتوان دربارهٔ یک کشور کوچک مانند شهر-دولت آتن مطرح کرد، که در آنجا همهٔ شخصیت های مهم یکدیگر را خوب می شناسند.

این پرسش هنوز، (یقیناً بطور ناخود آگاه) ریشهٔ بحث های سیاسی روز است.

مارکس و لنین، موسولینی و هیتلر، و همچنین بیشتر سیاستمداران دموکراتیک دربارهٔ این مسئله، و غالباً بدون این که خود متوجه باشند، به گونه ای خستگی ناپذیر اندیشیده اند. و هرگاه مقرر راتی کلی تلویز می کرده اند، معمولاً در پاسخ به این پرسش بوده که «چه کسی باید حکومت کند؟» پاسخ افلاطون این بود: «بهترین ها باید حکومت کنند» که آشکارا یک پاسخ اخلاقی بوده است. مارکس و انگلس پاسخ دادند: «زحمتکشان باید حکومت کنند.» (نه سرمایه داران مانند امروز)، زحمتکشان باید بر دولت مسلط باشند، آنها باید قدرت دیکتاتوری داشته باشند! در اینجا آن عامل اخلاقی کمی پنهان است، ولی البته آن زحمتکشان خوب هستند که باید حکومت کنند، نه سرمایه داران بد.

دربارهٔ هیتلر ضرورت ندارد صحبت کنم. پاسخ او به سادگی این بود: «من»، روشن است که هیتلر هم مانند گذشتگان می اندیشیده که پرسش «چه کسی باید حکومت کند؟» یک پرسش بنیادی است.

در حدود پنجاه سال پیش، تصمیم گرفتیم این پرسش را برای همیشه دفن کنیم. زیرا این پرسش بیانگر نکتهٔ نادرستی است که به فریب منتهی می شود

● دموکراسی ها نهادهایی هستند که به ابزارهای دفاع از خود در برابر دیکتاتوری مجهزند. آنها اجازهٔ دیکتاتوری و انباشت قدرت را نمی دهند

و در نهایت راه حل‌های مسخره‌ای را که وابسته به جبرهای اخلاقی است عرضه می‌کند. و از دیدگاه اخلاقی، بسیار غیر اخلاقی است که مخالفان سیاسی از نظر اخلاقی اهریمن تلقی شوند (و حزب خودی نیک شمرده شود). این کار به نفع می‌انجامد که همیشه بد است. و به رفتاری منجر می‌شود که تکیه بر قدرت دارد تا بر حمایت از محدودیت‌های آن.

به نظر می‌رسد آنچه مادر آغاز به آن علاقمند بودیم مقایسه‌شکل‌های گوناگون دولت بود، نه اشخاص خوب یا بد، یا طبقات خوب یا بد، یا نژادهای خوب یا بد یا حتی دین‌های خوب یا بد!

بنابر این، پیشنهاد می‌کنم که پرسش افلاطونی «چه کسی باید حکومت کند؟» را با پرسش کاملاً متفاوتی جانشین کنیم: «آیا شکل‌هایی از حکومت هست که منجر کننده باشد؟» و پرسش دیگر در جهت مقابل: «آیا شکل‌هایی از حکومت هست که اجازه دهد ما خود را از یک حکومت اهریمنی، یا حتی یک حکومت بی‌لیاقت یا آسیب‌رسان، رها کنیم؟»

بر این باورم که این گونه پرسش‌ها بطور ناخودآگاه در ریشه آنچه مادمو کراسی‌های خود می‌خوانیم قرار دارد، و این که آنها از پرسش افلاطون مبنی بر این که آیا مردم باید حکومت کنند، بسیار متفاوت است. این پرسش‌ها زبنای دموکراسی آنتی و همچنین دموکراسی‌های جدید غربی خودمان است.

ما، کسانی که خود را دموکرات می‌خوانیم، دیکتاتوری یا حکومت ستمگرانه را مانند چیزی که از نظر اخلاقی اهریمنی است تلقی می‌کنیم. که نه تنها تحمل‌ناپذیر است، بلکه از نظر اخلاقی هم غیر قابل تحمل است، زیرا پاسخگو نیست. احساس می‌کنیم کار اشتباهی می‌کنیم که آنها را تحمل می‌کنیم. ولی مجبور نیستیم آنها را تحمل کنیم. این وضع توطئه‌گران ۲۰ جولای ۱۹۴۴ آلمان بود.<sup>۲۸</sup> آنها کوشش کردند از تله‌ای که با تصویب دموکراتیک قانون توانساز مارس ۱۹۳۳ در آن افتاده بودند بگریزند. دیکتاتوری وضعی به وجود می‌آورد که ما مسئول آن نیستیم، ولی معمولاً تغییر آن نیز از دست ما خارج است. وضع تحمل‌ناپذیری است. بنابر این، ما مسئولیت اخلاقی داریم که هر چه در توانمان است انجام دهیم تا از پدید آمدن چنین وضعی جلوگیری شود. این همان

کاری است که ما می‌کشیم به وسیله آنچه شکل‌های دموکراتیک حکومتی است انجام دهیم، و این تنها توجیه اخلاقی است. بنابر این، دموکراسی‌ها حکومت‌های محبوب همگان نیستند، بلکه بالاتر از همه، نهادهایی هستند که مجهز به ابزار دفاع از خود در برابر دیکتاتوری می‌باشند. آنها اجازه حکومت دیکتاتوری و انباشت قدرت را نمی‌دهند، و قصدشان محدود کردن قدرت دولت است. آنچه اهمیت دارد این است که یک دموکراسی به این معنی بایستی امکان رهایی بدون خونریزی از یک دولت را که به حقوق و وظایف خود احترام نمی‌گذارد، یا حتی اگر صرفاً سیاست‌های آن را غلط می‌دانیم، فراهم سازد.

پرسش مطرح این نیست که «چه کسی» حکومت کند، بلکه این است که یک دولت «چگونه» باید باشد. نکته اصلی این است که دولت نباید بیش از اندازه حکومت کند؛ یا بهتر بگویم، مسئله این است که یک کشور «چگونه» باید اداره شود.

این اندیشه در بنیان دموکراسی آتن وجود داشت، و هر چند که این گونه بیان نشده بود، وجود آن را می‌شد استنباط کرد. امروز هم اندیشه ما این است، یا باید باشد. نمی‌خواهیم هیچ گروهی که خود را از مردم می‌خوانند، چه سربازان، کارمندان دولت، کارگران یا کارمندان، روزنامه‌نگاران، گویندگان رادیو و تلویزیون، نویسندگان تروریست‌ها و جوانان، در قدرت باشند یا حکومت کنند. نمی‌خواهیم از آنان بترسیم یا ناچار باشیم بترسیم. می‌خواهیم و باید، در صورت ضرورت، در برابر زور گویی آنها از خود دفاع کنیم. این هدف مادر شکل‌های حکومت غربی ماست، که به دلیل ابهامات لفظی یا بر حسب عادت، آن را دموکراسی می‌خوانیم. آنها برای دفاع از آزادی افراد از هر شکل حکومت به وجود آمده‌اند، ولی با یک استثنا: اقتدار ملی و حکومت قانون.

### نکته کلیدی: باید بتوان دولت را

#### بی خونریزی خلع کرد

بنابر این، به نظر من آنچه در شکل یک دولت اهمیت دارد این است که بتوان آن را بی خونریزی خلع کرد. که پس از آن یک دولت جدید قدرت را به دست خواهد گرفت. به نظر می‌رسد که چگونگی خلع دولت، نسبتاً بی‌اهمیت است. چه از راه انتخابات یا از راه یک مجمع عمومی. به شرط اینکه

● دموکراسی باید امکان رهایی بدون خونریزی از یک دولت را که به حقوق و وظایف خود احترام نمی‌گذارد، یا حتی اگر صرفاً سیاست‌های آن را نادرست می‌دانیم، فراهم سازد

از مردم بعداً می‌توانند ببینند که این نظریه بد بوده یا خوب، بویژه اگر نتایج آن را تجربه کرده باشند. و این گونه ارزشیابی‌ها را، به صورت آراء مثبت یا منفی، گستره‌ی بزرگتری از رأی‌دهندگان می‌توانند انجام دهند.

بنابر این جمله‌هایی مانند «پیشگامی مردمی» هم، می‌تواند گمراه‌کننده و شعار آمیز باشد. معمولاً پیشگامی معدودی افراد است که در بهترین شرایط، برای ارزیابی انتقادی به مردم ارائه می‌شود. در چنین مواردی، مهم است دانسته شود که آیا ارزیابی اقدامات پیشنه‌های از رأی‌دهندگان که باید آنها را ارزیابی کنند خارج است یا نه. پیش از آن که از این مبحث خارج شویم، می‌خواهم درباره‌ی خطری که آموختن این باور به مردم و کودکان که آنها تحت یک نظام حکومتی مردمی زندگی می‌کنند، پیش می‌آورد، هشدار دهم. زیرا، این امر واقعیت ندارد و نمی‌تواند واقعی باشد. اگر آنان ناگهان با واقعیت امر روبرو شوند، نه تنها نارضی بلکه سرخورده می‌شوند و احساس خواهند کرد که فریب خورده‌اند زیرا از ابهامات سنتی این واژه‌پردازها خبر ندارند. این سرخورده‌گی شاید اثر بدی روی دید آنان نسبت به جهان و نیز نسبت به جهان سیاست داشته باشد، و حتی ممکن است آنان را به سوی تروریسم هدایت نماید. من در واقع با چنین مواردی آشنایم.

### آزادی و حدود آن

همان گونه که دیده‌ایم، همه‌ما تا حدی نسبت به دولت مسئولیت مشترک داریم، حتی اگر مستقیم در آن نقشی نداشته باشیم. اما مسئولیت مشترک ما نیاز به آزادی دارد، آزادی بسیار چیزها: آزادی سخن، دسترسی رایگان به اطلاعات و آزادی بهره‌مند شدن از آن، آزادی نشر، و بسیاری آزادی‌های دیگر. «افراط» در رضایتمندی منجر به عدم آزادی می‌شود. ولی چیزی هم مانند «افراط» در آزادی وجود دارد. متأسفانه، از آزادی می‌توان سوءاستفاده کرد. به همین ترتیب، از قدرت دولت می‌توان برای محدود کردن آزادیها سوءاستفاده کرد.

مانیاز به آزادی داریم تا دولت را از سوءاستفاده از قدرت بازداریم، و مانیاز به دولت داریم تا از سوءاستفاده از آزادیها جلوگیری کند. آشکارا، این

این تصمیم توسط اکثریت رأی‌دهندگان یا نمایندگان آنان گرفته شده باشد، یا توسط دادرسانی در یک دادگاه قانون اساسی. هیچ چیز به اندازه استعفا و کنار گذاشته شدن پرزیدنت نیکسون در آمریکا آشکارا دموکراتیک بودن سیستم حکومتی آنجا را نشان نداد.

مطلب عمده و اساسی در مورد تغییر دولت، همین قدرت منفی و همین تهدید به خلع است. قدرت مثبت انتخاب یک رئیس جمهور یا یک نخست وزیر و نه کم‌اهمیت تری در آن کفایت تراوست. متأسفانه بیشتر مردم چنین فکر نمی‌کنند. در پر اهمیت جلوه دادن یک انتخاب مخاطراتی وجود دارد، زیرا ممکن است گزینش یک دولت از سوی رأی‌دهندگان بعنوان اعطای پروانه توسط آنان تلقی شود، یعنی توجیه یک نفر به نام مردم و از طریق اعمال «اراده مردم». ولی چه می‌دانیم، و مردم چه می‌دانند، که دولت برگزیده‌شان در آینده مرتکب چه خطاها یا جنایتهایی خواهد شد؟

پس از مدتی، می‌توانیم در مورد یک دولت یا سیاستهای آن داوری کنیم، شاید هم آنها را تأیید نماییم و بنابر این دوباره آن دولت را برگزینیم. شاید هم بتوانیم تأیید خود را از پیش ابراز داریم. اما در این صورت چیزی نمی‌دانیم، نمی‌توانیم چیزی بدانیم، دولت را نمی‌شناسیم، و نمی‌توانیم فرض کنیم که دولت از اعتماد ما سوءاستفاده نخواهد کرد.

بنا به روایت توسعه‌ی پریکلس این نظریه را به شکل بسیار ساده‌ای ابراز کرده بوده است: «حتی اگر فقط چند نفر از ما بتوانند سیاستی را طرح کنند و به اجرا بگذارند، همه‌ما می‌توانیم آن را داوری کنیم.» این فرمول ساده، به عقیده من، بنیادی است. خواهش می‌کنم توجه کنید که این اندیشه حکومت مردم بر مردم و حتی دخالت مردمی را نادیده گرفته است. هر دو این روشها بوسیله نظریه بسیار متفاوت داوری بوسیله مردم جانشین شده است.

پریکلس (یا شاید خود توسعه‌ی خود) چون احتمالاً هر دو هم عقیده بوده‌اند) بطور خلاصه در اینجا می‌گوید که چرا مردم توان حکومت کردن ندارند، حتی هنگامی که هیچ دشواری دیگری در پیش نباشد. یک نظریه بویژه نظریه‌های نو-می‌تواند فقط کار فرد باشد، حتی اگر این نظریه در همکاری با دیگران روشن تر شده یا بهبود یافته باشد. بسیاری

● ما به آزادی نیاز داریم تا دولت را از سوءاستفاده از قدرت بازداریم، و به دولت نیازمندیم تا جلوی سوءاستفاده از آزادی را بگیرد. این مسئله را نمی‌توان با قانونهایی که به صورت انتزاعی وضع می‌شود حل کرد؛ به یک دادگاه قانون اساسی و بیش از آن به حسن نیت نیازمندیم

مسئله‌ای است که نمی‌شود آن را بوسیله قانون‌هایی که به صورت انتزاعی وضع می‌شود حل کرد. ما نیاز به یک دادگاه قانون اساسی داریم، و بیش از هر چیز دیگر نیازمند حسن نیت هستیم.

باید این واقعیت را بپذیریم که چنین مسئله‌ای یقیناً قابل حل نیست، یا دقیق‌تر بگوییم، فقط می‌توان آن را در یک نظام دیکتاتوری کاملاً حل کرد. ولی اصل یک دولت بسیار قدرتمند از دیدگاه اخلاقی مردود است. بنابراین، باید باره حل‌های پاره‌پاره و با سازش‌پذیری خود را ارضی کنیم. نباید بگذاریم عشق ما به آزادی دیدمان را نسبت به سوء استفاده‌های ناشی از آن کور کند.

توماس هابز،<sup>۲۹</sup> ایمانوئل کانت،<sup>۳۰</sup>

و یلهلم فون هوم بولت،<sup>۳۱</sup>

جان استوارت میل<sup>۳۲</sup>

اندیشمندان کهن و نو این مسائل را در راستای توجیه ضرورت قدرت دولت و حدود آن بر پایه اصول همه‌پسند، شناسایی کرده‌اند.

توماس هابز با این فرضیه آغاز کرد که بدون دولت، هر انسان دشمن بالقوه مهلك نوع خود است، و بنابراین ما نیازمند قدرتمندترین دولت هستیم تا بتوانیم جنایت و خشونت را مهار کنیم. کانت مسئله را جور دیگری می‌دید. او هم باور داشت که دولت و محدود کردن آزادی‌ها ضرورت دارد، ولی می‌خواست آنها را به کمیته برساند. او آرزو داشت «یک قانون اساسی اجازه بیشترین آزادی‌های ممکن را بر پایه قانونی که در آن آزادی هر فرد وابسته به آزادی همه دیگران باشد، بدهد.»<sup>۳۳</sup> او نمی‌خواست دولت بیش از آنچه مطلقاً ضرورت دارد تا حداً کمتر آزادی ممکن هر شهروند را به گونه‌ای که کمترین محدودیت ممکن را برای آزادی دیگران فراهم سازد تضمین کند، قدرتمند باشد. او این محدودیت آزادی را نتیجه اجتناب‌ناپذیر جامعه بشری می‌دانست، که شاید بتوان آن را با این داستان شرح داد. یک آمریکایی متهم به زدن مشت روی بینی کسی شد. او در دفاع از خود گفت بعنوان یک شهروند آزاد می‌تواند مشت خود را بهر سو که بخواهد حرکت بدهد. دادرس ادعای او را چنین پاسخ داد: «آزادی حرکت دادن مشت شما محدودی دارد، و این حدود گاهی تغییر می‌کند. در هر حال، بینی‌های

همشهریان شما همیشه خارج از این حدود قرار دارند.»

در یکی از نوشته‌های بعدیش، درباره ضرب‌المثل معروف «این شاید از نظر تئوریک درست باشد، ولی در عمل مصداق ندارد.» ما تئوری بسیار پیشرفته‌تری درباره دولت و آزادی می‌یابیم. در بخش دوم نوشته‌اش که علیه‌هابز جهت‌گیری شده، کانت «اصول ناب منطقی» را عنوان می‌کند. نخستین اصل این است:

«آزادی فرد بعنوان یک انسان، بعنوان یک اصل برای قانون اساسی مشترک المنافع...<sup>۳۴</sup> را می‌توان طبق فرمول ذیل ادا نمود. هیچ کس نمی‌تواند مرام‌مجبور کند که مطابق با درک او از رفاه دیگران، خوشبخت باشم. زیرا هر کس خوشبختی خود را در آنچه خود مناسب می‌داند جستجو می‌کند... دولتی که بر پایه اصل خیرخواهی برای مردم تشکیل می‌شود، یعنی یک دولت پدرسالار، بزرگترین دیکتاتوری ممکن است.»<sup>۳۵</sup>

هر چند جمله واپسین (پس از لنین و استالین، پس از موسولینی و هیتلر) به نظر من اغراق آمیز می‌آید، ولی با کانت کاملاً موافق هستیم. زیرا آنچه او قصد دارد بگوید در برابر هابز - این است که مایک دولت بسیار قدرتمند که با مهربانی زندگی ما را (که در دست اوست) از چنگ گرگ‌ها، که دیگر شهروندان هستند، حفظ می‌کند، نمی‌خواهیم. وظیفه اساسی دولت بایستی احترام به و حفاظت از حقوق ما باشد. حتی اگر همه مردم با یکدیگر مانند فرشتگان رفتار کنند. برخلاف نظریه هابز - این وظیفه هنوز برای دولت ضرورت دارد. زیرا حتی در چنین شرایطی ضعیف‌ترها حتی در برابر قوی‌ترها نخواهند داشت و مرهون تحمل آنها خواهند بود. فقط حکومت قانون می‌تواند این مسئله را حل کند و بنابراین آنچه را کانت «حرمت فرد» خوانده به وجود آورد.

این نقطه قوت نظریه کانت درباره دولت است و این که چرا پدرسالاری را مردومی شمارد. نظریات کانت بعداً توسط ویلهلم فون هوم بولت بسط داده شد - این اهمیت دارد، زیرا بسیاری تصور می‌کنند که پس از کانت دیگر این گونه نظریات در آلمان بازتابی

● کانت وجود دولت و محدود شدن آزادی‌ها را لازم می‌دانست، اما آرزو داشت «قانون اساسی اجازه بیشترین آزادی‌های ممکن را بر پایه قانونی که به موجب آن آزادی هر فرد وابسته به آزادی همه دیگران باشد بدهد»

نداشته است، بویژه در پروس و در محافل عمده سیاسی. کتاب هوم بولت، «نظریاتی دربارهٔ یک تعریف برای حدود عمل دولت»، در سال ۱۸۵۱ منتشر شد، ولی بسیار پیشتر از آن تاریخ نوشته شده بود.

از طریق همین کتاب بود که نظریات کانت سرانجام به انگلستان رسید. کتاب «درباره آزادی» (۱۸۵۹) نوشتهٔ جان استوارت میل، از هوم بولت و در نتیجه از کانت، بویژه انتقاد او از پدر سالاری، الهام گرفته بود. این کتابی بود که بیشترین نفوذ را در جنبش رادیکال-لیبرال انگلستان داشت.

کانت، هوم بولت و میل، هر سه کوشیدند ضرورت دولت را چنان اثبات کنند که در باریکترین محدودهٔ ممکن قرار بگیرد. نظر آنها این بود که ما به یک دولت نیاز داریم، ولی کمترین مقدار ممکن آن را می‌خواهیم. در مقابل یک دولت خودکامه؛ نمی‌خواهیم یک دولت پدرسالار، خودکامه یا دیوانسالار داشته باشیم. خلاصه این که یک دولت کوچک می‌خواهیم.

### دولت کوچک یا دولت پدرسالار؟

ما به یک دولت نیاز داریم، دولتی بر پایهٔ حاکمیت قانون. هر دو معنی در نظریهٔ کانت که حقوق انسانی ما یک واقعیت است و باید رعایت شود، و نیز این که حقوق (قانونی) سازمان یافته‌ای که آزادی ما محدود می‌کند، در کمتر حد ممکن و تا آنجا که امکان دارد عادلانه باشد. چنین دولتی باید در کمترین حد ممکن پدرسالارانه باشد.

ولی به عقیدهٔ من، هر دولت دستکم یک یا چند جنبهٔ پدرسالارانه دارد، و این جنبه‌ها ضروری است و واجد اهمیت قاطع. وظیفهٔ اولیهٔ دولت - آنچه بیش از هر چیز از دولت انتظار داریم - این است که حقوق ما را نسبت به زندگی و آزادی به رسمیت بشناسد، در صورت نیاز، ما را یاری دهد تا از زندگی و آزادی خود (و همه متعلقات آنها) بعنوان یک حق دفاع کنیم. ولی این وظیفهٔ دولت، طبعاً جنبهٔ پدرسالارانه دارد! حتی آنچه کانت آن را «خیر خواهی» می‌خواند، در اینجا، از همان آغاز، اهمیتی انکار ناپذیر دارد. وقتی مجبور می‌شویم از حقوق اولیهٔ خود دفاع کنیم، نه تنها نباید با خصومت یا بی‌تفاوتی دولت (یا نهادهای دولتی) روبرو شویم،

● کانت: هیچ کس را نمی‌توان مجبور کرد که مطابق با درک ما از رفاه دیگران خوشبخت باشد؛ زیرا هر کس خوشبختی خود را در آنچه خود مناسب می‌داند جستجو می‌کند. دولتی که بر پایهٔ اصل خیر خواهی برای مردم تشکیل می‌شود، یعنی دولت پدرسالار، بزرگترین دیکتاتوری ممکن است

بلکه باید از خیر خواهی آن نیز بهره‌مند گردیم. در واقع، وضع دولت در هر حال پدرسالارانه است، هم از نظر سلسله‌مراتب دولتی از بالا به پایین (در مورد نهادهای دولتی که می‌بایست خیر خواه باشند) و هم برای شهروندی که از مرجعی نیرومندتر از خود درخواست کمک می‌کند.

درست است که قانون در اهمیت واقعی خود بالاتر از چنین روابطی که تقریباً شخصی است قرار می‌گیرد، ولی اصولی قانونی که در دولت و قوانین آن بالفعل می‌شوند، ساختهٔ دست انسان و بنابراین خطاپذیر هستند، زیرا نهادهای دولت از انسانهای خطاپذیر تشکیل یافته‌اند. افزون بر این، چنین انسانهایی گاه اهریمنی هستند، و وقتی «خیر خواهی» نشان می‌دهند، همان خیر خواهی که کانت آنقدر از آن متنفر بود، باید ارضی و حتی سپاسگزار باشیم.

همهٔ اینها نشان می‌دهد که پدرسالارگرایی نقش پیچیده‌ای بازی می‌کند. متأسفانه، وضع چنین است. نمی‌خواهم چنین اعترافی بکنم ولی فکر می‌کنم این یک واقعیت باشد. ندیده گرفتن این واقعیت منجر به فقدان منطق و شرایط نامطلوبی در مباحثه‌های اخیر شده است. اشارهٔ من به حمله‌ایست که به دولتهای رفاه همگانی<sup>۳۶</sup> می‌شود. از دید من، این حمله و مباحثه‌ای که دوباره زنده شده، اهمیت زیادی دارد. ولی همان گونه که غالباً رخ می‌دهد، فلسفهٔ جاری را نیز نمی‌توان خیلی جدی گرفت. این فلسفه می‌کوشد نشان دهد که تئوری دولت رفاه همگانی، و همهٔ دیدگاه‌های باشکوهش در بارهٔ اخلاق و انسانیت، در واقع حمله‌ای غیر اخلاقی به مهمترین حقوق بشر است. حق تعیین سرنوشته خویش و حق خوشبخت یا بدبخت بودن به سلیقهٔ خویش، حقی که کانت از آن در برابر پدرسالاری دفاع می‌کرد.

حملهٔ افراطی جدید به پدرسالاری، غالباً متکی به عبارات زیر از کتاب «درباره آزادی» نوشتهٔ جان استوارت میل می‌باشد:

«تنها هدفی که به خاطر آن آدمی مجاز است در آزادی عمل هر هم‌منوع دیگر مداخله کند، حفاظت از خویش است... [تنها دلیل کاربرد قدرت در مورد هر عضو یک جامعهٔ متمدن، برخلاف میل خودش، باید

جلوگیری از آسیب رساندن او به دیگران باشد. کاربرد قدرت برای منافع خود، چه فیزیکی و چه اخلاقی، دلیل کافی برای این کار نیست. او ارنمی توان بازور مجبور به کاری یا پرهیز از کاری کرد فقط به این دلیل که به عقیده دیگران به سود او خواهد بود، یا او را سعادتمند خواهد کرد، یا عاقلانه و درست است که آن کار انجام گیرد.<sup>۳۷</sup>

این نوشته، که زیاد هم فرم ماهرانه ای ندارد، اصل کانت را تکرار می کند که هر کس می تواند به سلیقه خود خوشبخت یا بدبخت باشد. بنابر این، هر گونه دخالت پدر سالارانه را مردود می شمارد مگر برای جلوگیری از به مخاطره افتادن منافع شخص ثالث. هیچ کس نه خویشاوند، نه دوست، و قطعاً نه نهاد یا سازمانی (مانند مجلس)، نه مسئول و نه کارمند نمی تواند ادعای حق قیمومیت نسبت به یک انسان بالغ را بکند و او را از حقوقش محروم سازد، مگر این که شخص ثالثی در مخاطره افتاده باشد.

بسیار خوب. چه کسی می تواند چیزی بر خلاف این اصل جان استوارت میل بگوید؟ ولی آیا می توان این اصل را بطور جدی برای دفاع از آزادی عمل به کار برد؟

بگذارید یک مثال بحث انگیز بز نیم. آیا دولت حق دارد به شهر و ندان دستور دهد که هنگام رانندگی کمر بند ایمنی ببندند؟ طبق اصل میل، دولت این حق را ندارد حتی اگر کارشناسان آن را برای ایمنی ضروری بدانند و اظهار نظر کنند که بدون کمر بند ایمنی رانندگی خطرناک است. اما لحظه ای تأمل کنید! اگر چنین است پس شاید دولت موظف باشد سر نشین خود رور، بعنوان یک شخص ثالث، از حضور در چنین وضع خطرناکی باز دارد تا هنگامی که سر نشین (البته، در کمال آزادی) تصمیم بگیرد کمر بند ایمنی خود را ببندد یا نبندد.

یک مثال بسیار بحث انگیز دیگر ممنوعیت سیگار کشیدن است. آشکارا، طبق اصل میل، هیچ کس را نباید از سیگار کشیدن به بهانه این که برایش زیان آور است منع کرد. ولی اثر آن بر منافع دیگران چه؟ هنگامی که کارشناسان دولت می گویند فرو دادن دود سیگار دیگران برای سلامت زیان آور یا حتی خطرناک است، آیا دولت موظف نیست سیگار کشیدن را در هر جا که شخص ثالثی حضور دارد منع

کند؟

همین ملاحظات در مورد شکل های گوناگون بیمه صدق می کند. برای مثال، طبق اصل میل، بیمه شدن در برابر تصادفات نباید با تهدید به پیگرد قانونی، اجباری باشد. بلکه شخص ثالث، مثلاً یک کارفرما، باید با تهدید به پیگرد قانونی، از استخدام کسی که او طلبانه از بیمه شدن خودداری کرده است منع شود. این بحث در رابطه با مواد مخدر بسیار گسترده بوده است. طبق اصل میل، واضح است که هر کس با عقل سالم و سن معین (چه ۱۴، ۲۰، یا ۲۱ سال) مطلقاً حق دارد آزادانه خود را با مصرف مواد مخدر نابود سازد. ولی آیا دولت موظف نیست دیگران را از ایجاد چنین وضع مخاطره آمیزی منع نماید؟ و آیا دولت موظف نیست فروش مواد مخدر را ممنوع سازد (که غالباً هم همین کار را می کند) و برای آن مجازات های سخت وضع نماید؟

منظور من این نیست که در هر مورد با همین روش عمل شود، ولی به نظر می رسد که این روش در موارد بسیاری قابل اجراست. خوب است به نهادهای دولتی ما (برای حفظ منافع ما، نه خودشان) همواره این نکته یاد آوری شود که هیچ حقی برای مجبور کردن اشخاص ندارند که «به نفع خودشان» کاری انجام دهند. نهادهای ما می توانند حاکمیت غریزه های پدر سالارانه خود را اعمال کنند. چنان که اکنون هم کمابیش اعمال می شود. ولی این کار را می توان به شکل بهتری و بعنوان حفظ منافع اشخاص ثالث پوشش داد.

من اصل جان استوارت میل را به شکل زیر می پذیرم: هر کس آزاد است به سلیقه و باروش خود خوشبخت یا بدبخت باشد، به شرط این که این کار آزادی شخص ثالث را به مخاطره نیندازد. ولی دولت وظیفه دارد تضمین کند که شهر و ندان ناآگاه با خطری که اجتناب ناپذیر است، اما خودشان توان ارزیابی آن را ندارند، مواجه نشوند. بنابر این، با این تغییر، اصل میل می تواند اثر اندکی بر انتقادات (بسیار مهم) وارده بر دولت رفاه همگانی داشته باشد. علاقه مشروع ما به کوچک بودن دولت هیچ ربطی با اصل میل ندارد، ولی با موضوع دولتهای رفاه همگانی ارتباط پیدامی کند زیرا ما را به نظریه خصوصی کردن بیمه های اجتماعی رهنمون می شود. در پایان، می خواهیم به یک وظیفه سنتی دولت

● نخستین وظیفه دولت این است که حقوق ما را نسبت به زندگی و آزادی به رسمیت بشناسد، و در صورت نیاز، ما را یاری دهد تا از زندگی و آزادی خود (و همه متعلقات آنها) دفاع کنیم

اشاره نمایم که، گرچه قلباً مایلیم آن را مانند بسیاری از وظایف دیگر دولت زائد توصیف کنم، اما متأسفانه نمی توان چنین کرد. این وظیفه هنوز بسیار اهمیت دارد و نمی توان برای انجام دادن آن به هیچ سازمان خصوصی اعتماد کرد.

اشاره من به دفاع ملی است. آشکارا، این يك مسئولیت پدرسالارانه است و اهمیت کنونی آن، از دید فلسفی، همه تئوری های ضد پدرسالاری دولت را خنثی می کند. به نظر می رسد چنین فلسفه هایی این امید را ترویج می کند که اگر مسئله دفاع ملی نادیده گرفته شود خود بخود حل خواهد شد. اما این مسئله ای بسیار پر اهمیت است و بهای گزافی می طلبد. این مسئله، بزرگترین تهدید نسبت به نظریه «دولت کوچک» است و وظیفه دیگری را به ما یادآوری می کند، که به همان اندازه پر اهمیت و پرهزینه است و وابستگی نزدیکی به دفاع ملی دارد: سیاست خارجی، هر دو وظیفه تبعاتی دارد که نظریه «دولت کوچک» را دور از دسترس و آرمانی می نماید، هر چند این بدان معنی نیست که باید نظریه را رها کرد. نظریه «دولت کوچک» کماکان وجود خواهد داشت، حتی اگر فقط بعنوان يك اصل تعدیل کننده باشد.

می خواهیم نکته دیگری را هم یادآوری کنم. دولتی که وظیفه دار داز کشور دفاع کند، باید بر آمادگی نظامی شهر و ندان و بنا بر این بر سلامت آنان نظارت نماید حتی باید تا اندازه ای بر اقتصاد نظارت کند، زیرا لازم است منابع قابل ملاحظه ای را تدارک ببیند، ترافیک و سیستم علامت دهی را تنظیم و نگهداری نماید، و بسیار چیزهای دیگر.

### حقوق شهر و ندان صغیر

متأسفانه، از جهت اصول و همچنین به علت دلایل اخلاقی، کارها بدون پدرسالارگرایی انجام نمی گیرد. وقتی دولت حق شهر و ندان را برای محافظت شدت بوسیله پلیس در برابر دزدی به رسمیت می شناسد، باید حق کودکان و نوجوانان را نیز برای حمایت شدن در مورد گوناگونی، حتی در برابر پدران و مادران، به رسمیت بشناسد. بنا بر این، از نظر اصول، این امر پدرسالارانه است. مسئله «دولت کوچک یا دولت پدرسالار» با مسئله دیگری جانشین می شود: «پدرسالارگرایی نباید بیش از آنچه ضرورت اخلاقی دارد باشد.» اکنون به جای برتری

● وقتی مجبور می شویم از حقوق اساسی خود دفاع کنیم، نه تنها نباید با دشمنی یا بی تفاوتی دولت (یا نهادهای دولتی) روبرو شویم، بلکه باید از خیر خواهی آنها بهره مند گردیم

### مسئله دیوان سالاری دولتی قابل حل است

#### دیوان سالاری نظامی

يك نکته مهم در هر تئوری ضد خود کامگی (و بنا بر این مردم سالاری) دولت، مسئله دیوان سالاری یا بوروکراسی است، زیرا دستگاههای اداری ما (در تعریف من) ضد دموکراسی هستند. این دستگاهها در برگیرنده تعدادی بی شمار «جوجه دیکتاتور» هستند که نباید حساب اعمال و غفلت های خود را به کسی پس بدهند. ماکس وبر<sup>۳۸</sup>، اندیشمند بزرگ، درباره این مسئله بدبین بود و فکر می کرد هرگز قابل حل نیست. من فکر می کنم اگر اصول دموکراسی ما رعایت شود، می توان این مسئله را حل کرد، البته اگر بر استی بخوایم آن را حل کنیم. ولی مسئله دیوان سالاری نظامی، از دید من قابل حل نیست.

خطر رشد بی پایان قدرت نظامی که به مردم پاسخگو نباشد، یکی از دلایلی است که من، با وجود خوشبینی، همه امیدم را (که باید هم اینطور باشد) به صلح جهانی می بندم، امید به «صلح پایان ناپذیر» ایمانوئل کانت، هر چند دور از دسترس باشد، اما باید بیدار نگ توضیح بدهم که در راستای رسیدن به صلح، با این باصطلاح جنبش صلح مخالفم. ما باید از تجربه خود بیاموزیم که جنبش صلح تا کون دو بار باعث تشویق تجاوزگران شده است. قیصر ویلهلم دوم انتظار داشت که انگلستان به علت صلح طلبی بر سر بلژیک وارد جنگ نخواهد شد، با این که می دانست انگلستان تضمین کننده امنیت بلژیک است؛ هیتلر نیز همین تصور را درباره لهستان که امنیت آن را هم انگلستان تضمین کرده بود، داشت.

#### امید جوانان

دموکراسی های غربی موفقیت بی سابقه ای داشته اند. این موفقیت میوه کار سخت و کوشش بسیار، حسن نیت فراوان، و بالاتر از همه اندیشه های خلاق در بسیاری رشته ها بوده است. نتیجه این شده که شمار بیشتری از مردمی خوشبختند، زندگی

آزادتر، مطلوب تر و درازتری از هر ملت دیگری در طول تاریخ دارند.

البته می دانم که بسیاری چیزها هنوز باید بهتر شود. مهمترین آنها این جنبه است که «دموکراسی»های ماهنوز آشکار از دیکتاتوری اکثریت جدا نشده است. اما هیچگاه در طول تاریخ کشوری نبوده که در آن مردم بتوانند تا این اندازه آزاد باشند و چنین زندگانی خوب، یا بهتری، داشته باشند.

می دانم که کسان زیادی در این عقیده با من شریک نیستند. می دانم که جهان ماعاری از جنبه های منفی نیست: جنایت، خشونت، مواد مخدر. ما زیاد اشتباه می کنیم، و حتی اگر بسیاری از ما از این اشتباهات درس بگیرند، باز برخی از مردم زندانی آن اشتباه ها باقی می مانند. این واقعیت جهان است: برای ما وظیفه تعیین می کند. ما می توانیم خوشبخت و راضی زندگی کنیم. و این نکته باید بلند و رسا گفته شود! من کمتر آن را می شنوم. به جای آن، هر روز شکایت و غرولند می شنوم که جهان ما چقدر برای زندگی وحشتناک است.

از دید من، پراکندن این دروغ ها بزرگترین جنایت عصر ماست، زیرا حق جوانان ما را به امیدوار و خوشبین بودن از آنان سلب می کند. برخی موارد، این ناامیدی به خود کشی، مصرف مواد مخدر یا تروریسم می انجامد.

### خوش بینی و خطر رسانه ها

خوشبختانه، حقیقت را به آسانی می توان دریافت: حقیقت این است که مادر بهترین جهانی که تا کنون وجود داشته است، زندگی می کنیم. نمی توانیم بگذاریم این حقیقت گفته نشده بماند. رسانه ها را، که بزرگترین گناه را در این رابطه به گردن دارند، باید متقاعد کرد که رفتارشان بسیار آسیب رسان است. باید آنها را اوار کرد که وظیفه خود را در جامعه انجام دهند. رسانه ها باید وادار شوند که حقیقت را ببینند و باز گو کنند، خطر هفته ای را که خودشان نماینده آن هستند درک نمایند و رفتاری مبتنی بر انتقاد از خود در پیش گیرند (همان گونه که هر سازمان سالمی عمل می کند). و خود را اصلاح نمایند. این یک وظیفه است. ولی آنها آسیب فراوان وارد می آورند. اگر در این زمینه

### پانوشت ها

۱. متن سخنرانی کارل پوپر در مونیخ، روز ۹ ژوئن ۱۹۸۸.
2. Karl Popper
3. Homer
4. Iliad.
5. Odyssey
6. Cicero
7. Pisistratus
8. Corinth
9. Thebes
10. Thucydides
11. Anaxagoras
12. Herodotus
13. Hippias
14. Humanism
15. Themistocles
16. Marathon
17. Salamis
18. Plataea
19. Mycale
20. Delian league
21. Periclean Age
22. Acropolis
23. Parthenon
24. Piraeus
25. Delos
26. Mytilene
27. Diodotus
۲۸. اشاره به توطئه قتل هیتلر توسط افسرانی که مخالف دیکتاتوری او بودند. (م)
29. Thomas Hobbes
30. Immanuel Kant
31. Wilhelm von Humboldt
32. John Stuart Mill
33. I. Kant, **Critique of Pure Reason**, London: MacMillan, 1963, p. 312. See also "Perpetual Peace: a Philosophical Sketch" (in **Political Writings**, Cambridge: Cambridge University Press, 1991)
34. eines gemeinen Wesens
35. I. Kant, (On the Common Saying: "This May Be True in Theory, But It Does Not Apply ink in Practice"), in **Political Writings**, p.74.
۳۶. Welfare state، کشوری که در آن دولت از طریق گسترش خدمات بیمه های اجتماعی هزینه حداقل رفاه (حق زندگی) همه شهروندان را تأمین کند و حتی برای آنان که توان کار دارند ولی به کار تن در نمی دهند مستمری پرداخت نماید.
37. John Stuart Mill, **On Liberty and Other Essays**, Oxford: Oxford University Press, 1991, p. 140.
38. Max Weber.

### ● جان استوارت میل:

فرد را نمی توان با زور مجبور به کاری یا پرهیز از کاری کرد تنها به این دلیل که به عقیده دیگران به سود او خواهد بود، یا او را خوشبخت خواهد کرد، یا عاقلانه و درست است که آن کار انجام گیرد. تنها دلیل کاربرد قدرت در مورد هر عضو یک جامعه متمدن، باید جلوگیری از آسیب رساندن او به دیگران باشد.